

لا فتیٰ إلا علی

یا صفیّ و یا وصیّ و یا ولیّ		یا علیّ یا علیّ یا علیّ
از تو شد غیب مُعِیب مُنجلی		از تو شد انوار حق تابان به خلق
شام ما را هم فروزان مشعلی		روز ما تابنده از خورشید توست
کام بیداد از تو شد چون حنظلی		کام داد از نام تو شیرین شده است
قدر کاهی یا که حبّ خردلی		حقّ موری را نیارستی ستاند
پهلوان تر از تو در دنیا یلی		در مرام پهلوانی هیچ نیست
حیدری حقّا که شیر جنگلی		جنگل از آماج روباهان شده است
باشد از چون عبد وُدّش هیکلی		دشمن از یک ضربت گردد دو نیم
تا رود خصمت به درک اسفلی		خیبری دیگر گشا در شهر قدس
می برم نامت به فریاد جلیّ		بر سر هرکس که دارد بغض تو
هم به محرابی که گشتت مقتلی		هم نمایم بوسه رکن مستجار
قبر خصمت گشته اما مزبلی		گشته قبرت وعده گاه عاشقان
شعر نغز هر جریر و اخطلی		سحر نثرت مست و حیران کرده است

در بلاغت تک سواری بی بدیل		در عدالت یگه تازی اعدلی
من نگویم (ها علی کیف بشر؟)		بلکه گویم از ملایک اکملی
بنده تر مخلوق خالق بوده ای		لا جرم از خلق عالم افضلی
جمع اضدادی! ز خارا سخت تر؟		کوه نستوهی؟ حریری؟ مخملی؟
دست تو هم بر ددان هشدار مرگ		هم پیام زندگی بر ارملی
گاه مدّاحت کشیشی عیسوی است		گاه دیگر یک امام حنبلی
هم تو حقّی هم حقیقت عین توست		نیست این جا جای اّمّا و ولی
هرکه حق را دید و رویت را ندید		دارد آن بیچاره چشم احولی
یا علی گفتیم و عشق آغاز شد		بی علی لا، با علی اّمّا بلی
یک کلامت گویم و ختم کلام		یا فتی! گو: لا فتی إلا علی
یا علیّ یا علیّ یا علیّ		یا صفیّ و یا وصیّ و یا ولیّ